

سندیکالیسم در ایران، یک قرن مبارزه

به مناسبت اول ماه مه و با شادباش به همه زحمنکشان
فرهنگ قاسمی

سی سال پیش وقتی نخستین جلد کتاب خود را در مورد “سندیکالیسم در ایران” انتشار دادم یکی از نویسندگان موتمن و مورد احترام با کمال تعجب اظهار داشت مگر در ایران جنبش سندیکایی وجود دارد؟

امروزه بخش کوچکی از پاسخی را که به ایشان دادم را در اینجا به نظر خوانندگان می‌رسانم.

بر اساس اسناد و مدارک تاریخی از آغاز این جنبش تقریباً یک قرن سال می‌گذرد. از زمانی که صنایع کوچک و مانوفاکتورها در ایران شروع به کار می‌کنند سندیکالیسم که به شکل واقعی خود فعال می‌شوند و کارگران در مراحل مختلف و به مرور زمان و در شهرهای گوناگون ایران برای دفاع از حقوق خود در واحدهای اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های حرفه‌ای تشکل پیدا می‌کند.

از اواخر قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم در اصفهان کارگران ریسندگی و بافندگی، در تبریز و خراسان کارگران فرش‌باف، در تهران کارگران خباز و کارخانه ریسمان سازی در شمال چای کارها و... واحدهای کوچک خود را در ارتباط با احزاب مترقی آن زمان از قبیل سوسیال دموکرات‌ها و حزب عدالت به وجود آورده و برای دستمزد و بهداشت و شرایط کار متعادل وارد مبارزات اجتماعی می‌شوند.

روزنامه “حقیقت” ارگان اتحادیه‌های کارگری ایران به همت “محمد دهگان” از این جنبش‌ها پشتیبانی و برای پیشرفت افکار مترقی و ضد به استثمار جان‌فشانی می‌کند. در همین دوران نخستین جشن‌های روز اول ماه می در شهرهای مختلف ایران با تظاهرات کارگران و فعالین سندیکایی برگزار می‌گردد ...

در دوران استبداد رضا شاهی اگرچه افرادی مانند “ارانی” برای ارتقای این مبارزات جان خود را از دست می‌دهند اما نهادهای جنبش‌های کارگری در کارخانه‌های ایران از جمله در کمپانی نفت ایران و انگلیس نهادینه می‌شود.

شواهد تاریخی در همه کشورهای جهان نشان می‌دهد که مبارزات کارگران همیشه می‌توانند در جهت مبارزات سیاسی و اقتصادی و توسعه و تعالی اجتماعی اثرگذار باشند. در مبارزات سیاسی ایران گاهی مبارزات سندیکائی ضد منافع مردم و زمانی در جهت منافع آنان عمل کرده‌اند.

به طور مثال می‌توان یادآور شد که جنبش سندیکائی که توسط یوسف افتخاری در شرکت نفت ایران و انگلیس فعال می‌شود و اعتصاب ۲۳ تیر ۱۳۲۵ را به ثمر می‌رساند اما در اثر سازش حزب توده با قوام‌السلطنه صدها کارگر زحمتکش زندانی می‌کردند و از کار بیکار می‌شوند و جان‌شان را از دست می‌دهند.

مثال دیگری که در جهت مثبت و تعالی جنبشهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قابل ملاحظه است این می‌باشد که در همان شرکت در دورانی که محمد مصدق برای ملی شدن شرکت نفت و خروج انگلیسها از ایران اقدام می‌کند، مبارزات سندیکای کارگران از جنبه‌های مطالبات شغلی و اقتصادی فراتر رفته و به مبارزات سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌گردد به طوری که امروز می‌توان گفت کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران در دوران ملی شدن صنعت نفت توسط محمد مصدق در به ثمر رسانیدن این جنبش ضد استثمار و ضد استعماری نقش بسیار عمده‌ای را ایفا کرده‌اند.

اگرچه در زمان محمدرضا شاه پهلوی سندیکاهای کارگری سرکوب و آلت دست می‌شوند اما در خلال انقلاب هزار و سیصد پنجاه و هفت نقش مبارزات کارگران به ویژه زحمتکشان و کارکنان شرکت ملی نفت ایران قابل توجه می‌باشد.

امروز در جمهوری اسلامی و در رژیم استبدادی ولایت فقیه سرمایه‌داران صنعتی و بازرگانی در چارچوب قوانین و مقررات جمهوری اسلامی به چپاول ملت و میهن می‌پردازند. فشارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی زحمتکشان میهن ما را در شرایط بسیار سختی قرار داده است به طوری که آنان به واقع از وضعیت تحصیل و آموزشهای حرفه‌ای، مسکن، بیکاری، قیمت‌ها، دستمزد، بهداشت، مواد غذایی برق و آب، پوشاک ... رنج می‌برند. آری مردم عادی کشور ما با این همه ثروت و امکانات طبیعی در ردیف فقیرترین و نا امن‌ترین کشورهای جهان قرار دارد.

ایران و مردم ایران بنا بر قضاوت تاریخ تحمل این چنین شرایطی نمی‌تواند بکنند. تاریخ نشان داده است که هرگونه تغییر در رژیم های استبدادی در ایران بدون مساعدت نیروهای اجتماعی به ویژه با

همکاری و دخالت کارگران و به مخصوصا کارگران صنایع بزرگ از جمله صنایع نفت و گاز و برق امکان پذیر نمی باشد.

جمعه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۴ - ۱ می ۲۰۱۵

پیآمدهای مذاکرات هسته ای و نقش آن در تحولات سیاسی ایران

گفتگوی سیروس ملکوتی با مهرداد درویش پور و حسن شریعتمداری

[این گفتگو را بشنوید](#)

«دیدار در دوزخ»، تلاشی برای فهم انسان در وضعیت دوزخی

منیره برادران

شاید جای شگفتی باشد که داستانی بس تلخ و دردآور را با کششی وصفناپذیر بخوانی و از زیبایی آن لذت ببری و گاه در برابر عظمت شخصیت‌های آن سر تعظیم فروآوری.

درد زیبا نیست، زیبایی در جادوی هنر است که می‌تواند درد و نهفته‌هایش و نیز قدرتهای ناشناخته انسان را در مقابله با آن به بیان و تصویر درآورد. داستان «دیدار در دوزخ»، نوشته فرزانه راجی، برشی از فضای تیره سالهای دهه ۶۰ از چنین قدرتی برخوردار است.

داستان فصل به فصل از زبان دو تن روایت می‌شود: راوی اول دختر دانشجویی است که همزمان با فضای سیاسی و انقلابی سال ۵۷ وارد فعالیت سیاسی می‌شود. نظام کنترل و خودکامه‌گی را حتی پیش از رودررویی با استبداد سیاسی در خانه از سرگذرانده است. پدر چون قادر مطلق بر خانه حکم می‌راند، سایه‌اش همه جا هست و همه اتفاقات خانه و پیرامونش را در کنترل خود دارد. «او» همان دو چشم نظاره‌گر در گوشه سقف سفید اتاق بود که مادر مدام سر به سویش داشت و «همان صدای رعدآسایی بود که از سقف سلول می‌شنیدم.» ص ۱۳

بیرون از خانه هم مفری برای او نیست. سایه پرتهدید توتالیت‌ر، گستره‌ای برای استقلال او باقی نمی‌گذارد و باعث می‌شود که فعالیت زن جوان که نشر و پخش نوشته و متن است، به سرعت زیرزمینی شده و راه او به خانه تیمی کشیده شود، جایی که در آن او خود را از آن چشم‌های نظاره‌گر در امان می‌بیند. اما این خانه که در چهاردیواری‌اش او خود را از آن دو چشم نظاره‌گر رها می‌دید، مورد هجوم پلیس قرار می‌گیرد و غزال دوست هم‌خانه‌ای‌اش دستگیر و محمود، آن دیگری کشته می‌شود. فقط او که برای خرید نان از خانه بیرون رفته بود موفق به فرار می‌شود.

راوی دوم، مرد جوان، درگیر مبارزه و سیاست نیست. در خانه‌ای که از مادر بزرگ برایش مانده، به تنهایی زندگی می‌کند. به خاطر لکنت زبان و کندی، مهر «غیر عادی» بر او زده شده و به مدرسه استثنائی‌ها پرتاب شده است. چون رفتار شباهت مرسوم را با پسرها ندارد، مورد تمسخر واقع شده و از بازی با آن‌ها محروم می‌شود. همبازی دخترها است که آن‌ها هم بعد از کلفت شدن صدایش او را از خود طرد می‌کنند. مونس و حامیان او فقط مادر و مادر بزرگی بودند که بعد از مرگ آن‌ها تنها تر و برای همه غریبه می‌ماند. در انزوایی که به او تحمیل کرده‌اند، او به نقاشی و معرق‌کاری روی می‌آورد.

از سر یک تصادف این دو وارد زندگی همدیگر می‌شوند. در شبی از شب‌های بارانی، مرد او را در گوشه‌ای نزدیک خانه‌اش می‌یابد و به خانه می‌برد. روزهاست که زن، بی‌پناه و آواره خیابان‌ها است. بی‌پناهی، تنهایی و بی‌کسی مطلق در شهری بزرگ که حتی سرپناهی برای راه‌گم‌کردگان در اختیار آن‌ها نمی‌گذارد، انسان را در وضعیتی قرار می‌دهد که آرزوهایش پیرامون رفع نیازهای اولیه دور می‌زند: چیزی برای خوردن، یک رختخواب، یک مستراح و اگر هم دوش آب گرم نصیبش شود، ضیافت تکمیل است.

حضور بیگانه در خانه با تصویری رؤیاگونه و رمزآلود زیباترین و قوی‌ترین تصویرهای رمان «دیدار در دوزخ» را تشکیل می‌دهد. در آن فضای تیره و هولناک بیرون، خانه مرد جوان و مراقبت‌های دلسوزانه او از دختر پر از حس امنیت و اعتماد است، و برای مرد هم این نقش معنا بخشی به زندگی و همدم تنهایی‌های اوست. زن با حضور ساکت و رازگونه‌اش فضای خانه را پر می‌کند. حتی روزهایی که ناپدید می‌شود، امید به برگشتش، خانه را از رخوت و تنهایی نجات می‌دهد. تنهایی زن هم بی‌نهایت است. بعد از روی آوردن به زندگی مخفی و دستگیری رفقاییش، او تمام پیوندهایش را با گذشته از دست داده است.

نقش‌های جنسیتی

نقش‌های تاریخی جنسیتی در این رمان رنگ می‌بازند. اینجا زن فعال سیاسی است و جانش را در راه مبارزه می‌گذارد. مرد او را آنگونه که هست - و او چیزی درباره‌اش نمی‌داند - می‌پذیرد و برای آسایش او از چیزی دریغ نمی‌کند. تفاوت‌های کلیشه‌ای جنسیتی هم درهم می‌ریزد. دختر، با موهای کوتاه و پیکری نحیف و کاپشنی مردانه بر تن، کوله‌ای بر پشت به پسرهای نوجوان شباهت دارد و خود را از شر روستری خلاص می‌کند. مرد، که از کودکی از دنیای پسرانه طرد شده و نزد مادر و بعد از مرگ وی نزد مادر بزرگش بزرگ شده، مهر و مراقبتش از رنگ و بوی مادرانه برخوردار است. این زنانگی را حتی در زبان روایت او مشاهده می‌کنیم:

«گذاشتم هر کاری دلش می‌خواه بکنه. هر کاری که دوست داره بکنه تا یه کم آروم‌تر بشه و دست از هقوق و گریه برداره. شایدم مثل اون روز بخنده. باید همون طوری که بود قبولش می‌کردم. بیاد و بره.»
ص ۲۷

در این فضای عاری از کلیشه‌های جنسیتی، ما خوانندگان چندان دچار تعجب نمی‌شویم وقتی زن بدون توجه به حضور مرد لخت و خیس از حمام بیرون می‌آید و بر تخت مرد می‌خوابد.

زن در خانه توجه چندان به پیرامونش و به مرد ندارد. فرورفته در خود از پنجره به بیرون خیره می‌شود و می‌گیرد. درگیر گرفتاری‌های خود است و گاه روزها ناپدید می‌شود و باز گرسنه و خسته برمی‌گردد. در روایتش چیزی درباره گرفتاری‌ها و اندوهش به ما نمی‌گوید. می‌توانیم حدس بزنیم که غیبتش به فعالیت‌های سیاسی‌اش ربط دارد.

آن دو، ناگفته تبانی کرده‌اند که از حرف زدن بپرهیزند. مرد سوال و

کنجکاوی نمی‌کند مبادا که زن را برنجاند و برود و دیگر برنگردد. سکوت پایه تفاهم می‌شود، شاید یک حرف نابجا بلور رابطه را بشکند. این رابطه دستکم از منظر مرد، عشق است. این حس در او چنان ریشه می‌دواند که زندان و شکنجه‌هایی که صرفاً به خاطر پناه دادن به زن به او تحمیل می‌شود، تزلزلی در آن به وجود نمی‌آورد. او به زن پناه داده و زن به او اعتماد به نفس:

«او تنها کسی بود که منو به آدم سالم و به مرد کامل دیده بود. توی اون فرصت کوتاهی که باهاش بودم حس کامل بودن، عادی بودن و مرد بودن کرده بودم. او به من پناه آورده بود. من مثل پرنده‌ای بهش رسیده بودم و دوستش داشتم. حتی در همون دوره کوتاه هم جای پاش بدجوری توی دلم مانده بود. احساس می‌کردم عشق و عاشقی همینه.»

ص ۸۳

اما زن آنقدر غرق در خود و گرفتاری‌هایش است که حتی بعدها در زندان، برای مکث در این رابطه اندک مجالی ندارد. با این‌همه در برابر اتهامات وقیح بازجوها که «می‌خواستند رد پای گناه را در آن خانه پیدا کنند» به ما خواننده به عشق خود به مردی که پناهش داده بود، اعتراف می‌کند.

آرامش خانه و خوشبختی ساده و فروتن دوام‌چندانی ندارد و در پی‌اش زندان و شکنجه می‌آید. زن روایتش را پنهانی در زندان نوشته و گویی می‌داند که زندگیش آنجا پایان خواهد یافت.

مرد روایتش را سال‌ها بعد در بیرون از زندان به درخواست غزال نوشته است. غزال دوست هم‌خانه‌ای و بعدها همبند زن، یادداشتهای او را از دست مأموران نجات داده و می‌خواهد آن‌ها را به همراه روایت مرد منتشر کند. زبان این دو روایت از یکدیگر متفاوت است. این تفاوت که فرزانه راجی با مهارت آن را نشان می‌دهد، سوای پرداخت دو تجربه متفاوت، حامل دو نگاه به زندگی است. بر خلاف روایت زن که سرخوردگی و بی‌اعتمادی او را عیان می‌کند، در روایت مرد، یک نوع سادگی کودکی، باز بودن و سبکی هستی نهفته است. او می‌تواند درد و شکنجه را به طنز و ریشخند بگیرد. او برای خلاصی از شکنجه به اعمالی اعتراف می‌کند که هیچ تصویری از آن‌ها ندارد. این پیشامد، که می‌تواند پیامد سنگینی برایش داشته باشد، او را به هراس نمی‌اندازد، بلکه از اینکه بازجو دروغ‌های او را باور کرده، احساس قدرت و پیروزی می‌کند.

زندان و شکنجه، به ویژه در سال‌های دهه ۶۰ محدود به مبارزان و مخالفان نماند. کم نبودند زنان و مردانی که به تصادف، به عنوان «مشکوک» و یا صرفاً به خاطر انسان‌دوستی سرنوشت مشابهی با فعالان سیاسی یافتند. آن‌ها قربانی نظام توتالیتار بودند. با این‌حال فرزانه راجی در این رمان تلاش دارد که انسان را به قربانی صرف تنزل ندهد. حش‌های تجربی و زیرکی مرد جوان این آگاهی را به او می‌دهد که برای خلاصی از درد نه تنها دروغ بیاورد، بلکه همچنین از گفتن چیزهایی که می‌توانست به سناریو وقیح دلخواه بازجو تبدیل شود، بپرهیزد. اینکه او زن را نمی‌شناخت، و تنها مرتکب یک عمل ساده انسانی شده بود، یعنی پناه دادن به کسی که مثل «کبوتری زخمی» جلوی خانه‌اش افتاده بود. او درمی‌یابد که فهم این رفتارها خارج از شعور بازجو است.

داستان «دیدار در دوزخ» ضمن ارائه تصویر دهه سیاه ۶۰ و زندان و شکنجه، اما به روایتی صرفاً افشاگر محدود نمی‌ماند، بلکه تلاشی است برای فهم و نشان دادن انسان‌ها در آن وضعیت. قبح عمل شکنجه نه در نمایش بی‌واسطه آن، بلکه از طریق درد و تأثیر آن بر جان و روان شکنجه شده و عکس‌العمل او نشان داده می‌شود. «دیدار در دوزخ» درد بر جانمان می‌افکند، ولی مخاطب را به تسلیم فرامی‌خواند. در زشت‌ترین زشتی‌ها، زیبایی پیروزی انسان را نوید می‌دهد که با سکوت یا توسل به دروغ، شکنجه‌گر را به شکست وامی‌دارد. می‌بینیم که شلاق شکنجه‌گر نه از قدرت او، که از ناتوانی‌اش حکایت دارد.

شناسنامه کتاب:

دیدار در دوزخ، فرزانه راجی، تابستان ۱۳۹۳، انتشارات خاوران
از فرزانه راجی پیش‌تر دو داستان بلند «دل انار» و «دلم می‌خواهد هرگز آرزویش نکنم» و چند ترجمه منتشر شده است.

برگرفته از تارنمای □□□□

یادمان بیژن جزنی در پاریس



هزینه تفاهم لوزان بردوش مردم ایران است !

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات ولایتک ایران سالها است که بخاطرسیاستهای غیر مردمی و ماجراجویانه جمهوری اسلامی، بویژه در ارتباط با برنامه ناروشن هسته ای، جامعه ایران تحت تحریمهای گوناگون، بخصوص از طرف کشورهای اروپا و آمریکا قرار گرفته که بر روند زندگی مردم تاثیر مخرب گذاشته است و اضافه بر استیلای سرکوبگرانه و سودجویانه مافیای قدرت در زندگی روزمره مردم، وضعیتی آنبخته از اختناق، تبعیض، گرانی، بیکاری و کمبود بسیاری از مواد مورد نیاز زندگی ببار آورده است.

سیاستهای غیر مردمی جمهوری اسلامی در ۳۴ سال گذشته، چه در رابطه با تسخیر سفارت آمریکا و چه در مورد شروع جنگ ۸ ساله با عراق و سپس سالهای سال پیشبرد سیاست خودکامه اتمی، هزینه های زیادی را برای مردم ایران در پی داشته که جبران این خسارات عظیم به جد غیر ممکن است.

احمدی نژاد دردوران ریاست جمهوری خود می گفت که کشورهای غربی بخاطر ممانعت از "رشد و پیشرفت" در جمهوری اسلامی است که هر روز يك قطعنامه در شورای امنیت علیه ما صادر می کنند. "من امروز به آنها میگویم آنقدر قطعنامه بدهید تا قطعنامه داند شما پاره شود."

واقعیت این است که تحریمها رفته رفته بطور جدی تأثیرات منفی خود را بر اقتصاد کشور گذاشت و بدین دلیل بود که تحت رهبری علی خامنه ای وبا بر روی کار آمدن حسن روحانی واتخاذ سیاست "نرمش قهرمانانه" در مذاکرات با قدرتهای شش گانه، دور جدیدی از مذاکرات به صورت علنی ادامه یافت.

طی چند ماه و چند هفته گذشته پی گیری و سرعت انجام این مذاکرات برای رسیدن به یک نتیجه "مثبت" برای دولت روحانی وارد مراحل شد که تفاهم نامه لوزان نتیجه آن بود. این تفاهم نامه که قرار است در چند ماه آینده رسمیت یابد نمونه دیگری از کنار آمدن جمهوری

اسلامی با سیاستهای هژمون طلبانه قدرت‌های بزرگ جهانی و بویژه آمریکا است. بر طبق این تفاهم نامه، جمهوری اسلامی نه تنها مجبور به تعطیل نمودن بسیاری از مراکز غنی سازی خود می شود بلکه مقدار اورانیوم غنی شده نیز تحت کنترل آژانس بین المللی اتمی قرار گرفته و تولید آن بسیار محدود میگردد. به گفته کارشناسان، مراکز غنی سازی و مقدار اورانیوم ذخیره شده به چنان سطحی نزول می کند که در آینده تنها جوابگوی ۲٪ از مقدار لازم مصرف برق در کشور خواهد بود! و متاسفانه هزینه صدها بلیون دلار از خسارات را باید مردم بپردازند.

بدیهی است که سیاستهای غرب و آمریکا عمدتاً در جهت حفظ منافع آنها طراحی می شود و این تفاهم نامه نیز در آن راستا تنظیم گردیده است. در عین حال مسلم است که مذاکرات با جمهوری اسلامی فقط محدود به مسایل اتمی نبوده و بسیاری از مسائل منطقه ای را نیز در بر میگیرد.

بنظر اغلب متخصصین، ایران با داشتن ذخایر نفت و گاز نیازی به غنی سازی اورانیوم ندارد و برنامه غنی سازی اورانیوم بیش از آنکه مصلحت مردم ایران را در نظر داشته باشد، منافع حاکمان را دنبال می کند. از نظر ما جمهوری اسلامی از هیچ گونه مشروعیتی برای بستن قرارداد و توافق نامه با کشورهای خارجی برخوردار نیست. اکثریت مردم ایران مخالف نظام حاکم هستند و گواه آن توسل سردمداران به تقلب انتخاباتی در سال ۸۸ و سرکوب اعتراضات مردم در آن مقطع و درسالهای بعد بوده است. سران جمهوری اسلامی و چماقداران آن، چه در آن سالها با سرکوبهای وحشیانه و سیاست شکنجه، اعدام و تجاوز به دختران و پسران و چه در ماه های اخیر با اسید پاشی بر چهره دختران، همواره در صدد خفه کردن هرگونه مقاومت و صدای آزادیخواهی و استحکام هرچه بیشتر سلطه فقهائی و استبداد برجامعه بوده اند.

هدف حکومتگران ایران در برنامه های اقتصادی و سیاسی، همانا حفظ نظام با تمامی بی عدالتیها، رانت خواریها و ظلم و ستم حاکم در جامعه است. این نظام ایدئولوژیک که بر اساس مذهب اسلام (شیعه)، حاکم شده است، غیردمکراتیک، ضد مردمی و بخصوص ضد حقوق زنان میباشد.

ما همیشه با تحریمهای کشورهای اروپا و آمریکا که مستقیم بر مایحتاج زندگی مردم تأثیرات منفی به جا گذاشته مخالفت کرده ایم،

همچنین گسترش خشونت و جنگ در روابط جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا را نیز به سود مردم ایران ارزیابی نکرده ایم.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک در حمایت از مبارزات آزادیخواهان مردم ایران برای استقرار یک نظام جمهوری غیر ایدئولوژیک و غیرمذهبی (لائیک) و پایبند به آزادی های مدنی، همچنان در راستای تحقق دموکراسی و استقلال تلاش می کند.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات ولایتک ایران
۱۹ آوریل ۲۰۱۵

از دیاد مهاجرین غیرقانونی و دلایل آن

✖ گفتگوی رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور

غرق شدن یک کشتی مهاجرین غیر قانونی در آب های ایتالیا نه تنها باعث تشویش همگانی شد، بلکه سؤالات کلانی را هم در دراز مدت مطرح میکند.

[این گفتگو را بشنوید](#)